

مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان

دوره دوم، شماره سی و چهارم و سی و پنجم

پاییز و زمستان ۱۳۸۲، صص ۳۶ - ۱۹

## خورنه مزدایی و بازتاب آن در آثار سهروردی و فردوسی

دکتر فاطمه مدرسی\*

### چکیده

یکی از مفاهیم بنیادی در تفکر زردشتی و در روایات شخصیت‌های برجسته تاریخ ایران اعم از مذهبی یا ملی از روزگار پیش از اسلام تا پیدایش دین مقدس اسلام خورنه است.

روشنایی خورنه در ادبیات اوستایی، از اعماق ذات الهی برمی‌خیزد و از آغاز جهان تا پایان آن سامان‌ده و هادی و راهنمای امور جهان است. این نور علاوه بر پیامبران بر روح انسانهای کامل هم با آموختن حکمت و قطع علایق دنیوی اشراق می‌کند. این نکاتی است که نگارنده در این مقاله با توجه به آثار سهروردی و شاهنامه فردوسی آن را مورد بررسی قرار می‌دهد.

### واژه‌های کلیدی

خورنه، نور اسپهبدی، نور محمدی، عالم مثال، نفس، وجود قدسی، صور مثالی.

## مقدمه

یکی از دیرپاترین مفاهیم بنیادی در تفکر زردشتی و در روایت شخصیت‌های برجسته تاریخ ایران اعم از مذهبی یا ملی، از روزگاران پیش از اسلام تا پیدایش دین مقدس اسلام، خورنه (Xvarðnah) است که در پهلوی به صورت خورَه (Xwarrah) و در فارسی میانه مانوی فرَه (Farrah) و در اوستا خورنه (Xvarðnah) و در فارسی دری «فر» آمده و به معنای سعادت، شکوه و درخشش است.

روشنایی خورنه (فر) از اعماق ذات الهی - نورالانوار - برمی‌خیزد و از آغاز تکوین جهان تا پایان و استحاله آن فعال و در کار است. سامان‌ده کیهان و هادی و راهنمای امور جهان است و کیفیت جوهری موجودات را تعیین می‌کند.

بازتاب خورنه را می‌توان در دو مقوله بسیار مهم و بنیادی مزدیسنايي، یعنی در جهان نورانی مینوی و در جهان تاریک گیتی دید. خورنه هم به جنبه گیتگ (امور مادی) و هم به جنبه منوک (صورت آسمانی) صیغه قدسی و ایزدی می‌بخشد. روح مزدایی خورنه این حقیقت الهی و نور ایزدی را به صورت نیرویی درک می‌کند که سرچشمه‌ها را به فوران در می‌آورد، گیاهان را می‌رویاند، ابرها را بدین سو و آن سو می‌برد، آدمیان را هست و فراست و فهمشان را روشن و منور می‌سازد. آنان را به شکوه و جلال و عظمت معنوی می‌رساند و به منزله موجودات نوری تقدیشان می‌کند و بر پیکرشان جامه قدر و منزلت می‌پوشاند و از توان و خواسته و نبوغ و سعادت برخوردار می‌سازد. از این روست که خورنه یا فرَه در ادبیات اوستایی و پهلوی پیوسته با خواسته و برکت و اقبال در ارتباط است.

بنابر آنچه که اشارت رفت «فر فروغی است ایزدی که به دل هر که بتابد از همگان برتری یابد. از پرتو این فروغ است که شخص به پادشاهی رسد، شایسته تاج و تخت گردد، آسایش‌گستر و دادگر شود و همواره کامیاب و پیروزمند باشد. و نیز از نیروی این نور است که کسی در کمالات نفسانی و روحانی کامل گردد و از سوی خداوند به پیامبری برگزیده شود» (۱۱ / ص ۴۱۵).

شاهنامه حکیم فرزانه طوس با آنکه در میان دیگر آثار ادبی از نظر کمیت و کیفیت کاربرد بزرگترین منبع واژه فرَه است، اما فردوسی در هیچ جا به صراحت و روشنی به تعریف آن برنخاسته است. با این همه، «در تمام داستانها و کشورگشایی‌ها و پیروزیها و حتی شکستها

و مرگها اثر دست سحرآفرین یاری‌کننده‌اش بر سفت و یال قهرمان داستان محسوس و تجلی مظاهر مختلف آن برای خواننده شاهنامه معین و مشخص است» (۵/ ص ۶).  
 فرّ در آثار فردوسی با همه تجلیات گوناگون و مظاهر مختلف خود فقط یک صفت تغییرناپذیر دارد، و آن اینکه فروغی است ایزدی. فرّ در شاهنامه با کلماتی چون آب، آیین، اختر، اورند، اورنگ، برز، بالا، بزرگی، بخت، بر، توانایی، تاج، تخت، ماه، چهر، داد، درم، دولت، رای، زور، زیب، سفت، شاهی، فرخندگی، نام، نژاد، نیرو، هنر، هوش و یال به کار رفته و آمیختگی لفظی و حتی معنایی یافته که همه آنها اثر یا منشأ یا مظهر فرند.

شیخ شهاب‌الدین سهروردی مشهور به شیخ اشراق که با پیوند زدن میان اندیشه عرفانی ایران اسلامی و کرد و کار قهرمانان جهان‌بین پارسی باستان، توانست حکمت ایران باستان را در ایران اسلامی باز احیا سازد تا پیران و فرزنانگان کهن ایرانی بارها شدن از زنجیره علیت تاریخی دوباره خود را در چهره سالک طریق حق در دیار خویش ببینند، این نور ایزدی را در روان ایرانی کشف می‌کند. او خورنه را به عنوان روشنایی و شکوه و افتخار، در حکم صورت مثالی روان، یعنی در حکم اصل فردانیت معنوی می‌داند و می‌گوید: «نوری که معطی تأیید است که نفس و بدن بدو قوی و روشن گردد، در لغت پارسیان خرّه گویند.» (۷/ ص ۱۸۶) شارحان حکمة الاشراق، یعنی قطب‌الدین شیرازی و شهرزوری، پس از اشاره به زردشت که در کتاب زند عالم را به دو بخش مینوی (عالم روحانی) و گیتی (عالم ظلمانی جسمانی) تقسیم کرده است، می‌نویسند: «نور فایض از عالم نوری بر نفسهای فاضله، که تأیید و رای می‌بخشد و بدان نفسها روشنی می‌یابند و نورافشان‌تر از خورشید می‌گردند، در پهلوی «خرّه» نامیده می‌شود، چنان که زردشت گفته است: «خرّه» نوری است که از ذات خدای تعالی ساطع می‌گردد و بدان بعضی از مردم بر دیگران ریاست می‌کنند و به یاری آن هر یک بر عملی یا صنعتی متمکن می‌گردد. از خرّه آن را که مخصوص ملوک افاضل است کیان خرّه می‌نامند» (۳/ ص ۲۴۷).  
 گفتنی است که خورنه در بافت جهان‌نگری اوستا از چنان ارزش و تقدسی برخوردار است که از نود و شش بند زامیادیشث هشتاد و هشت بند، به آیینی شاعرانه در تعظیم و بزرگداشت آن آمده و فقط هشت بند آن به کوههای ایران اختصاص داده شده است. بدان گونه که در بند نه تا سیزده، فرّه اهورمزدا ستوده شده که اهورمزدا به مدد آن

آفریدگان خوب را می‌آفریند و آنها را تا پایان جهان نگاه می‌دارد. در بندهای چهارده تا بیست، فرّه امشاسپندان ستوده شده است. در بندهای بیست و یک تا بیست و چهار، از فرّه ایزدان و متجیان سخن رفته است. بندهای بیست و پنج تا هفتاد و هفت، اختصاص به فرّه شاهان و قهرمانان اساطیری و اعمال آنان دارد. از فرّه هوشنگ سخن گفته شده که با آن بر هفت کشور فرمان راند و دو سوم از دیوان مازندران و دروغ‌پرستان را برانداخت. در شاهنامه هم، جمشید فرّه‌مند به یاری فرّه چهل سال پادشاهی کرد و به دانش آهن از سنگ جدا کرد و از آن تبر و آره و تیشه ساخت.

به فرّ کیی نرم کرد آهن  
چو خود و زره کرد و چون جوشنا  
چو خفتان و چون درخ و برگستان  
همه کرد پیدا به روشن‌روان

(۹ / ص ۲۳)

بند بیست و هشت زامیادبشت مربوط به تهمورث است که با «فرّ خود بر هفت کشور حکمروایی کرد و بر مردمان و دیوان و جادوان و پریان چیرگی یافت و اهریمن را به پیکر اسبی در آورد و سی سال بر او سوار شد و به دور کرانه زمین راند» (۶ / ص ۲۹۰). در شاهنامه نیز آمده که تهمورث دیوبند بعد از آنکه با راهنمایی شیداسب دستور پاک‌نهاد و نیک‌کردارش از بدی پالوده گشت، فرّه ایزدی از او تاییدن گرفت و او توانست اهریمن را به بند آورد:

جهاندار پالوده گشت از بدی  
بستابید ازو فرّه ایزدی  
برفت اهرمن را به افسون ببست  
چو بر تیزرو بارگی برنشست

(۹ / ص ۲۷)

در بند سی تا سی و چهار زامیادبشت، از فرّه جمشید (بیمه) یکی از شاهان پرشکوه پیشدادی یاد شده است که چگونه از پرتو فرّه کامیاب بوده و در وقت زمامداری وی «سرما و گرما و رشک نبوده و جانوران و مردمان نیستی‌ناپذیر بودند و گیاهان خشک ناشدنی» (۴ / ص ۵۸). این پیش از آن بود که او دروغ بگوید.

کمر بسته با فرّ شاهنشهی  
جهان سربه سر گشت او را رهی  
زمانه برآسود از داوری  
به فرمان او مرغ و دیو و پری  
جهان را فزوده بدو آبروی  
فروزان شده تخت شاهی بدوی

(۹ / ص ۲۳)

فرّ جمشید در اوستا با سه جنبه جلوه یافته: فرّ خدایی - موبدی که به مهر می‌رسد، فرّ شاهی که به فریدون می‌پیوندد و فرّ پهلوانی که گرشاسب آن را به دست می‌آورد. در شاهنامه از قول جمشید آمده است:

منم گفتم، با فرّ ایزدی هم شهریاری و هم موبدی

(۹/ ص ۲۳)

بند چهل و پنج تا پنجاه و یک زامیادیشتم، در شرح پیکار و جدال سپندمینو با اهریمن برای به دست آوردن فرّ است. هریک از آنان چالاک‌ترین پیک خویش را برگزیدند. سپندمینو، بهمن و اردیبهشت و آذر (آتش) را فرستاد و اهریمن، اکومن و خشم و ضحاک و سپیتور اره‌کننده جم را روانه کرد (۴/ ص ۵۸). در این مبارزه آذر توانست ضحاک را به پس راند. «فرّ» به دریای فراخکرت جست و آپام نیات، ایزد آنها آن فرّ ناگرفتنی را فراچنگ آورد. بند پنجاه و دو و پنجاه و سه، در ستایش آپام نیات آمده است. در بندهای پنجاه و پنج تا شصت و چهار از تلاش افراسیاب تورانی - که دشمنی وی با ایران و شهسواران ایرانی بر حماسه کیانی سایه افکنده - برای به دست آوردن فرّ آریایی سخن گفته شده است. ناگفته نماند که همه کوشش او برای تصاحب فرّ به ناکامی انجامید و قربانی کردن وی در راه اردوی سورا آنهایتا نیز به نتیجه نرسید، برعکس اردوی سورا آرزوی کیخسرو را در راه نیل به این مقصود برآورده ساخت و افراسیاب را به زنجیر کشیده و به کران دریای چیچست کشاند و کیخسرو توانست جان او را بگیرد.

شایان عنایت است که افراسیاب اگر چه به عنوان دشمن اصلی ایران و عامل اهریمن معرفی شده است، اما برخلاف ضحاک او را دیوی نمی‌پندارند که به صورت انسان درآمده باشد. در یشت ۹۳/۱۳ گفته می‌شود که «وی هنگامی که زیننگاو (zainigav) از پیروان دروغ را کشت فرّ شاهی داشت» (۱/ ص ۲۲). افراسیاب خود مدعی برخوردارگی از فرّ ایزدی است. در دژ گنگ به کیخسرو می‌گوید که من فرّ و دانش ایزدی دارم، از همه چیز آگاهم و صاحب برم و به هنگام خواب چون ستاره به آسمان می‌روم:

مرا دانش ایزدی هست و فر همان چون سروشم یکی هست پر  
به فرمان یزدان به هنگام خواب شوم چون ستاره بر آفتاب

(۹/ ص ۱۳۳۳)

در بند شصت و پنج تا شصت و نه زامیادیشست، فرّه هیرمند باشکوه توصیف شده است. این نکته گفتنی است که در اوستا، رودها و مکانها هم دارای فرّ هستند (۴ / ص ۵۹). در شاهنامه به فرّ درخت و فرّ سیمرغ و فرّ آتشکده آذربرزین و فرّ نوروز و فرّ خورشید و فرّ کلاه و تاج، فرّ چهر پری و فرّ سخن و فرّ دین و فرّ شهر و مرز و بوم هم اشارت رفته است. برای نمونه:

درخت

الا ای دلارای ســـرو بلـند      چه بودت که گشتی چنین مستمند  
بدان شادمانی و آن فرّ و زیب      چرا بد دل روشنت پرنهیب  
(۹ / ص ۴۰۱)

خطاب سیمرغ به داستان در بیان فرّ خود

ابا خویشتن بر یکی پرّ من      همی باش در سایه فرّ من  
(۹ / ص ۱۳۸)

آتشکده آذربرزین

یکی آدری ساخت برزین به نام      که بد با بزرگی و با فرّ و کام  
(۹ / ص ۱۴۴۶)

خورشید

چو پیدا شد آن فرّ خورشید زرد      بپیچید زلف شب لاژورد  
(۹ / ص ۲۸۰۹)

کلاه

ز دریا به دریا سپاه وی است      جهان زیر فرّ کلاه وی است  
(۹ / ص ۱۲۷۴)

قرّ چهر پری

نگویی مرا تا مراد تو چیست      که بر چهر تو فرّ چهر پرست  
(۹ / ص ۵۳۸)

فرّ شهر و مرز و بوم به وجود شاه بستگی دارد، چنانکه فرستاده قیصر در انطاکیه به انوشیروان می‌گوید که با دور شدن تو از ایران، کشورت بی‌ارز و بی‌فرّی گشته است: به کسری چنین گفت کای شهریار      جهان را بدین ارجمندی مدار

به رومی تو اکنون و کشور تهی است همه مرز بی‌ارز و بی‌فزهی است  
هر آنگه که قیصر نباشد به روم نسنجد به یک پشه این مرز و بوم  
(۹ / ص ۲۳۵۱-۲۳۵۰)

بند هفتاد تا هفتاد و سه، به فرّ کیقباد و کی آپیوه و کیکاووس و کی آرش و کی پشین و کی سیاوش اختصاص یافته است. در منابع مختلف ذکر شده که بعد از مرگ نوذر پدر توس، اعیان و محتشمان، توس و گسته‌م را که فاقد فرّ شاه‌ی بودند، شایسته شهریار ندانسته و به جست‌وجوی کیقباد (کی‌کواد) برآمدند و او را در کوه‌های البرز یافتند. طبری نشیمن کیقباد را در مرز ایران و توران نزدیک رودخانه بلخ ثبت کرده است.

کیقباد به روایت همه منابع پایه‌گذار دودمان کیانی است. اختلافاتی در منابع پهلوی و اسلامی درباره تبار او به چشم می‌خورد، «و از پسر زاب تا فرد عادی تغییر می‌کند» (۱ / ص ۵۲۴). در شاهنامه آمده که زال به رستم و دیگر جهان‌دیدگان می‌گوید، حال که گرشاسب دارفانی را وداع گفته، باید کیقباد را که دارای فرّ و برز کیان است و بر کوه البرز نشیمن دارد به شاهی برگزید.

نشان داد موبد مرا در زمان یکی شاه با فرّ و برز کیان  
ز تخم فریدون یل کیقباد که با فرّ و برز است و با رسم و داد  
(۹ / ص ۲۹۰)

جالب توجه است که کیکاووس در شاهنامه به داشتن فرّ، اما نقصان خرد متّصف است. به چهر و به بالاست با برز و فرّ خرد نیستش در سر تاجور  
(۹ / ص ۶۷۵)

اما رستم اعتقاد دارد که کاووس بی‌بهره از فرّ و راهنماست و این مطلب را به سران لشکر پس از ویران کردن توران می‌گوید:

که کاووس بی‌فرّ و بی‌پروپای نشست بر تخت بی‌رهنمای  
(۹ / ص ۷۰۷)

در حالی که کاووس فرّ و مردی خود را از فریدون و جمشید افزون‌تر می‌داند:  
ولیکن مرا از فریدون و جم فزون است مردی و فرّ و درم

(۹ / ص ۳۲۳)

### کاهندگان فرّ

در ادبیات پهلوی، طبقه‌ای از آفریدگان اهریمنی هستند که از ازدواج خشم و منوشک  
 ● حقیقت انسان تعریف‌ناپذیر است .....  
 خواهر منوچهر پدید آمده‌اند. این گروه خود را به دارندگان فرّ نزدیک می‌سازند و سعی  
 می‌نمایند تا از فرّ آنها بکاهند. آنها به فره‌کاستاران موسوم‌اند که معنای آن در پهلوی،  
 کاهش و شکست است. از فرمان یزدان زوی بنز تا فتن و بنه زشت‌کاری و پلیدی روی  
 آوردن دکتر سیلافتاج نیز موجب کاهش فرّ می‌شود، در صورت مداومت و ملازمت به  
 چنین کردارها، فرّ به کل از صاحبان آن گسسته می‌شود. چنان‌که فره‌جمشید که از  
 ● غحلیلی بر جایگاه و موقعیت زن در منظومه‌های عتایی، علمی می‌باشد. فره‌جمشید که از  
 عظمت و توان شوکت و تابندگی همه را فرومانده می‌کرد:

جهان از جنین شد بر تخت اوی      فرومانده از فرّ بخت اوی

(۹ / ص ۲۳)

وقتی که ادعای آفرینندگی کرد و با این گناه دهان به دروغ آلود، فرّ به شکل پرنده‌ای از  
 او گسست.

گر ایدون که دانند من کوردم این      مرا خواند باید جهان‌آفرین

(۹ / ص ۲۷)

چون این گفت شد فرّ یزدان ازوی      گسست و جهان شد پر از گفت‌وگویی  
 به جمشید بر تیره‌گون گشت روز      همه کاست زو فرّ گیتی‌فروز

(۹ / ص ۲۷)

فرّ جمشید، سه بار به صورت شاهین (یا مرغ وارغنه) درآمد. بار نخست، مهر  
 تیزگوش دارنده هزارگونه چالاک‌گی و صاحب دشتهای فراخ، فرّ را برگرفت. بار دوم،  
 فریدون شکست‌دهنده ضحاک آن فرّ را به دست آورد. سوم بار، گرشاسب پهلوان دلیر  
 بر پای ایستاده و نیارمیده، فرّ را تصاحب نمود. پس از آن که فرّ، جمشید را فرو گذاشت،  
 او نیروی معنوی یزدانی و دل روشن را از دست داد، افسرده و سرگشته در برابر دشمنان  
 و دیوان فرومانده شده و پس از صد سال پنهان شدن در دریای چین در فرجام به دست  
 ضحاک به قتل آمد.

کیخسرو بداندیشی و بدکیشی و بدکنشی و ناسپاسی را سبب تباهی و نابودی فرّ  
 می‌داند، از این رو می‌گوید:

روانم نباید که آرد منی      بدان‌دیشه و کیش اهرمنی





### کاهندگان فرّ

در ادبیات پهلوی، طبقه‌ای از آفریدگان اهریمنی هستند که از ازدواج خشم و منوشک خواهر منوچهر پدید آمده‌اند. این گروه خود را به دارندگان فرّ نزدیک می‌سازند و سعی می‌نمایند تا از فرّ آنها بکاهند. آنها به فره‌کاستاران موسوم‌اند که معنای آن در پهلوی، کاهش‌دهندگان فرّ است. از فرمان یزدان روی برتافتن و به زشتکاری و پلیدی روی آوردن و تکبر ورزیدن نیز موجب کاهش فرّ می‌شود، در صورت مداومت و ملازمت به چنین کردارها، فرّ به کلی از صاحبان آن گسسته می‌شود. چنان که فرّ جمشید که از عظمت و شوکت و تابندگی همه را فرومانده می‌کرد:

جهان انجمن شد بر تخت اوی      فرومانده از فرّ بخت اوی

(۹ / ص ۲۳)

وقتی که ادعای آفرینندگی کرد و با این گناه دهان به دروغ آلود، فرّ به شکل پرنده‌ای از او گسست.

گر ایدون که دانند من کردم این      مرا خواند باید جهان‌آفرین

(۹ / ص ۲۷)

چون این گفت شد فرّ یزدان ازوی      گسست و جهان شد پر از گفت‌وگوی  
به جمشید بر تیره‌گون گشت روز      همه کاست زو فرّ گیتی‌فروز

(۹ / ص ۲۷)

فرّ جمشید، سه بار به صورت شاهین (یا مرغ وارغنه) درآمد. بار نخست، مهر تیزگوش دارنده هزارگونه چالاکي و صاحب دشتهای فراخ، فرّ را برگرفت. بار دوم، فریدون شکست‌دهنده ضحاک آن فرّ را به دست آورد. سوم بار، گرشاسب پهلوان دلیر بر پای ایستاده و نیارمیده، فرّ را تصاحب نمود. پس از آن که فر، جمشید را فرو گذاشت، او نیروی معنوی یزدانی و دل روشن را از دست داد، افسرده و سرگشته در برابر دشمنان و دیوان فرومانده شده و پس از صد سال پنهان شدن در دریای چین در فرجام به دست ضحاک به قتل آمد.

کیخسرو بداندیشی و بدکیشی و بدکنشی و ناسپاسی را سبب تباهی و نابودی فرّ می‌داند، از این رو می‌گوید:

روانم نباید که آرد منی      بداندیشه و کیش اهرمنی

شوم بدکنش همچو ضحاک و جم  
زیک سوز کاووس دارم نژاد  
چو کاووس و چو جادو افراسیاب  
به یزدان شوم ناگهان ناسپاس  
ز من بگسلد فرّه ایزدی  
که با سلم و تور اندر آیم به هم  
دگر سو ز توران پر از کین و باد  
که جز روی کژی ندیدی به خواب  
به روشن روان اندر آرم هراس  
گرایم به کژی و نابخردی

(۹ / ص ۱۴۰۶)

پیری و بی دلی هم، در باور فردوسی موجب بی فری می شود:

چو کاووس شد بی دل و پیره سر  
بیفتاد ازو نام و فرّ و هنر

(۹ / ص ۷۸۲)

در بزرگ نامه نامدار طوس، فرّ با «مرگ» تیره می شود، چنان که اسکندر به گاه مرگ گفت تا از بابل به روم آگهی ببرند که آن فرّ شاهنشاهی تیره شد.

چو نامه به مهر اندر آورد و پند  
ز بابل به روم آورند آگهی  
بفرمود تا بر ستور نوند  
که تیره شد آن فرّ شاهنشاهی

(۹ / ص ۱۹۱۴)

چگونه نفس می تواند قابلیت و استعداد پذیرش خورنه یا فرّه ایزدی را در خود ایجاد کند؟ در دید اوستایی، یکی از راههای برخورداری از این نیروی ایزدی، خویشکاری ورزیدن است. به این معنی اگر هرکس از هر طبقه و هر قوم، خویشکاری ورزد، یعنی به وظایف خویش و وظایف طبقه و قوم خود عمل کند، اهورمزدا از طریق اردوی سورا آناهیتا (پهلوی = Ardwisura anahita)، دشمن دیوان، و اشی (Ašay)، ایزدبانوی توانگری و پاداش، خورنه ایزدی را به وی می بخشد. و وی به این طریق فره مند می گردد و به خواسته و سعادت می رسد. نیک اندیشی سبب بهره‌وری از فرّه و بداندیشی سبب بی‌بهرگی از آن می گردد. چنانکه ضحاک سرکرده دیوان که اهریمن برای ویران کردن جهان آفریده، با آنکه برای اردوی سورا قربانی کرد تا صاحب فرّه شود و به کمک آن بتواند هفت اقلیم جهان را از نوع بشر تهی سازد، اما اردوی سورا این آرزوی پلید وی را برآورده نساخت.

فردوسی در شاهنامه، بیداری شاه و نگهداری از مرز و بوم را در برابر دشمنان

عامل فزاینده فرّ شاه معرفی کرده است:



شوم بدکنش همچو ضحاک و جم      که با سلم و تور اندر آیم به هم  
زیک سو ز کاووس دارم نژاد      دگر سو ز توران پر از کین و باد  
چو کاووس و چو جادو افراسیاب      که جز روی کژی ندیدی به خواب  
به یزدان شوم ناگهان نیاستیاس      به روشن پروان اندر آرم هراس  
ز من بگسلد فلذنه یزدان      که از کژی و نابخردی

(۹ / ص ۱۴۰۶)

پیری و بی دلی هم، در باور فردوسی موجب بی فزی می شود:

چو کاووس شد بی دل و پیره سر      بیفتاد ازو نام و فرّ و هنر

(۹ / ص ۷۸۲)

در بزرگ نامه نامدار طوس، فرّ با «مرگ» تیره می شود، چنان که اسکندر به گاه مرگ گفت تا از بابل به روم آگهی ببرند که آن فرّ شاهنشاهی تیره شد.

چو نامه به مهر اندر آورد و پند      بفرمود تا بر ستور نوند  
ز بابل به روم آورند آگهی      که تیره شد آن فرّ شاهنشاهی

(۹ / ص ۱۹۱۴)

چگونه نفس می تواند قابلیت و استعداد پذیرش خورنه یا فرّه ایزدی را در خود ایجاد کند؟ در دید اوستایی، یکی از راههای برخوردار از این نیروی ایزدی، خویشکاری ورزیدن است. به این معنی اگر هرکس از هر طبقه و هر قوم، خویشکاری ورزد، یعنی به وظایف خویش و وظایف طبقه و قوم خود عمل کند، اهورمزدا از طریق اردوی سورا آناهیتا (پهلوی = Ardwisura anahita)، دشمن دیوان، و اشی (Ašay)، ایزدبانوی توانگری و پاداش، خورنه ایزدی را به وی می بخشد. و وی به این طریق فره مند می گردد و به خواسته و سعادت می رسد. نیک اندیشی سبب بهره وری از فرّه و بداندیشی سبب بی بهرگی از آن می گردد. چنانکه ضحاک سرکرده دیوان که اهریمن برای ویران کردن جهان آفریده، با آنکه برای اردوی سورا قربانی کرد تا صاحب فرّه شود و به کمک آن بتواند هفت اقلیم جهان را از نوع بشر تهی سازد، اما اردوی سورا این آرزوی پلید وی را برآورده نساخت.

فردوسی در شاهنامه، بیداری شاه و نگهداری از مرز و بوم را در برابر دشمنان عامل فزاینده فرّ شاه معرفی کرده است:

یاد ندارد و قوه‌الاهی او را حرکت فرمود. بیرون آمد از دیار خویش، درود باد برآن روز که مفارقت وطن کرد، روزی که به عالم علوی پیوست.» (۷ / ص ۱۸۷) در اینجا پدری که سهروردی از وی سخن می‌گوید، همان نفس آسمانی یا فرشته‌ای است که در اثر اشراق نور ایزدی بر نفسی که در هستی زمینی خود حکمت ورزیده و از ماده رها شده، ظاهر گردیده است.

### جلوه‌های خورنه یا فرّ

فرّ که نور و نیروی معنوی و خجستگی است در آیین مزدایی و شاهنامه و آثار شیخ اشراق با جلوه‌های فرّ ایزدی، فرّ کیانی و فرّ آزادگان (ایرانیان) و ایرانی یا آریایی نمودار گشته است.

فرّ ایزدی: از ذات ایزدی درخشیدن می‌گیرد و به هر که بتابد سبب اعتلای روحانی و نفوذ معنوی او می‌گردد، اگر چه به دست نیامدنی است اما با دادگری و تهذیب نفس ظاهر می‌شود.

فرّ ایرانی (یا آریایی): کشور ایران از آنجایی که پیوسته مورد نظر اهورمزدا بوده از فرّ ایرانی بهره‌مند گشته است. این فرّ موجب دلاوری و شجاعت است.

فرّ کیانی: موجب هیبت و سطوت شهریاری است، به شهریاران به سبب تفکر و حکمت و راستگویی می‌پیوندد و سبب سروری آنان می‌گردد. از یشت یازدهم زامیادیشت پیداست که منظور از فرّ کیانی، فرّ شهریاری که فقط وابسته شاهان است، نمی‌باشد بلکه فرّ کیانی به شکل نوری که تمثیلی از پارسایی، دادگری، راستی است به خواست خداوند به همه کسانی که درخور آن‌اند پیوسته می‌شود. از آنجایی که به موجب متون کهن اوستایی، کیانیان شاخص‌ترین نمایندگان آریاییان بودند، این فرّ به آنها نسبت داده شده است. چنین به نظر می‌آید که فرّ کیانی و آریایی نهادی یگانه داشته باشد و مراد از آن فرّی می‌باشد که متعلق به کیانیان و لاجرم به آریاییهاست.

خورنه در سرگذشت پادشاهان ایرانی از جایگاه خاصی برخوردار است. این امر در منابع اسلامی به ویژه در شاهنامه که برآمدن و فروافتادن شاهان برحسب وجود و عدم خورنه تبیین گردیده بازتاب یافته است. چنانکه وقتی خورنه، جمشید را به سبب پیوستن به دیو دروغ ترک گفت، وی از اژدهاک شکست خورد. توس و گسته‌م، پسران نوذر، به

سبب نداشتن خورنه از پادشاهی محروم شدند. شاه بی بهره از فرّ یا کشته می شد، مانند داریوش و یزدگرد سوم، یا مانند یزدگرد اول از سلطنت طرد می گشت.

سهروردی در پرتونامه در باب فرّه کیانی چنین آورده است: «و هر که حکمت بدانند و برسیاس و تقدیس نورالانوار مداومت نماید، او را خرّه کیانی بدهند و فرّ نورانی ببخشند، و بارقی الاهی او را کسوت هیبت و بهاء پوشاند و رئیس طبعی شود عالم را، و او را از عالم اعلا نصرت رسد و سخن او در عالم علوی مسموع باشد، و خواب و الهام او به کمال رسد» (۷ / ص ۸۱).

سهروردی در میان شهریارانی که از خورنه کیان برخوردار بودند، از فریدون و کیخسرو نام می برد که به علت پای فشاری در کردارهای قدسی و حکمت ورزیدن مظهر مجسم کیان خورنه در پیش ایرانیان بودند.

فرّ آریایی ویژه ایرانیان است. در سراسر اوستا و شاهنامه از این فرّ و فرّ کیانی سخن رفته است. جایگاه آن دریای فراخکرت است. افراسیاب تورانی برای رسیدن به این فرّ سه بار خود را به فراخکرت انداخت. اما هر سه بار ناکام بیرون آمد و کوشش او برای رسیدن به فرّ نژاد آریایی به ناکامی انجامید.

خورنه ایرانی نسل به نسل به رادمردان و شهبانان ایران رسیده از پیشدادیان به کیانیان، از کیقباد به کیخسرو انتقال یافته، آنگاه به زردشت رسیده و سرانجام گیرنده نهایی خورنه آخرین پسر زردشت است.

فردوسی فرّه را مخصوص ایرانیان می داند و جز ایرانیان کسی را درخور فرّ نمی بیند. «حتی بیگانگانی که دارای فرّه شاهی بودند و به یاری آن بر زمین ایران تاخته اند و گاهی بر تخت کیان ایران نشسته اند، از نظر فردوسی فرّ کیانی را از راه تخمه و نژاد شاهان ایران با خود داشته اند. چنان که افراسیاب را از نژاد فریدون و اسکندر رومی را از تخمه دارای پسر بهمن اسفندیار می داند» (۵ / ص ۲۲۴).

فردوسی از زبان رستم به سپاهیان خاقان خطاب می کند که شما را با تاج و فرّ چه کار است؟ دستها سوی بند آورید که تاج و نگین از بهر شاه ایران است و برای شما همین زنده بودن بس است.

برآورد رستم بر آن سان خروش	تو گفتی که دریا برآمد به جوش
چنین گفت کین پیل و این تخت عاج	همان یاره و افسر و طوق و تاج
به ایران سزاوار کیخسرو است	که او در جهان شهریار نو است

از خودت می‌رگرودت و با نظر بدینک بود الکلایح هو ص ۲۵۷ / ج ۵ / ص ۵۴۳، بهر معنی معلوم بدین سلیق  
چرخ در شعراتی بکلمه لقیق مصلوح و خود زنی و ویدی دار و هه لزم کاحضو زندایلی هی باتو وجود کبلیام بر لانی و  
لکوه کلاف بر این شمولتات السلاطی و شایم اسمنه ایی، معنویت مشترکی می سازد.

۱۲- زندیق یعنی کسی که اسلام را اظهار و کفر را پنهان می دارد، یعنی منافق (۱۵ / ج ۷،  
هنایع؛ ۳۱ / ج ۱، ص ۱۸۹؛ ۴۰ / ص ۳۸۱؛ ۴۱ / ج ۲، ص ۲۳۵؛ ۵۵ / ج ۱، ص ۲۹۵؛ ۷۰ / ج ۵، ص ۳۲۵؛

۸۶ / ص ۴۱۶؛ ۹۲ / ص ۵۸۷؛ ۱۰۱ / ص ۲۵۹؛ ...). حتی گفته شده که فرق گذاشتن میان زندیق و  
۱- بویل، ج ۱، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی، ترجمه حسن آروشه، ۱/۳،  
منافق بسیار دشوار است (۴۹ / ج ۶، ص ۳۷۳). و نیز گفته شده زندیق به معنای منافق از  
امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳.

اصطلاح فقهاست (۸۷ / ج ۸، ص ۲۰۸) یا اینکه از نظر فقهی، زندیق نزد مالکی، شافعی،  
۲- بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، آگاه، تهران، ۱۳۷۵.  
حنبل، جعفری و زیدی به معنای منافق و نزد حنفی و قولی از شافعی به معنای بی دین  
۳- پورنامداریان، تقی، رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران،  
می باشد (۵۳ / ص ۱۶۰).  
۱۳۶۴

و این در حالی است که در قرآن، برای این معنا، فقط اصطلاح منافق و به کرات  
۴- تفضلی، احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش دکتر زاله آموزگار، سخن،  
به کار رفته است و همچنین در سنت. از این رو، به انسانی می توان گفت که در صدر اسلام

برای معنای منافق، لفظ زندیق به کار نمی رفته است. اما مشخص نیست که استفاده از این  
۵- ثروتیان، بهروز، در شاهنامه، دانشگاه آذر آبادگان، تبریز، ۱۳۵۰.  
کلمه برای این معنا، به چه مناسبتی و بر اساس کدام یک از معانی و ریشه های آن و دقیقاً  
از چه دستخطی بوده است؟ جلیل اوستا نامه مینوی، آیین زرتشت، مروارید، تهران، ۱۳۶۱.

۱۳- زهدیق دهکده شطربالکین کفر حسی. اظهروا معنی منافق شایخ لشرقه، تصحیح ۱۳۳۶. ج ۱، ص ۱۱۱ و بعد از آن  
معلوم است معنای واقعی و دقیق چنانکه فرموشسته یا فرموشسته یا منافق، هر چند بمعنی محکم مرند دهکده سندی،  
است تهران، ۱۳۷۲ (ص ۱۳۶).

۱۴- اولدیگان بدلی بوشلحر (پنوی) که در ص ۲۰۴، بنفکو معنی در (۸) سلام ایران، ترجمه باقر پرهام،  
۱۵- زندیق یعنی علمای فرنگی، تهران، ۱۳۷۳.

۱۶- فرشتی و معلی القاطم گواضیه انجام. بود من گو قهر کن، ۱۳۵۵، لفظه خواهد شد، این معنا بیشتر  
زاد حکویش، شماری از طریق ملکوت که تیو جده نقلی لضمیا الظاهر و هنگی شایر لام جی پر دو وه و پوهای،  
است تکوانه یککلی از بدیهیات تاریخ حدیث تبدیل شده است. برای اطلاع بیشتر به  
اظهار نظیر های خود. توجیه و مذهب فارسی، ج ۱، چاپ ۳، تهران، ۱۳۵۵.

- زنداقه کسانی هستند که کافرانی گرین بر جموده نامی شیخ امیر آق، (که جلیان و علوم های باورینی با)،  
دین شایسته و خود در بیان ختند، ۲۳ / ج ۱، ص ۳۷ و ۱۲۶).

- زنداقه به قصد ضربه به اسلام به جعل حدیث ناشایست پرداختند (۷۷ / ج ۱، ص ۱۳).



سبب شدائش دسخورها از یادشاهی محزونم شدند. شاه بچی بهره از فر یا کشته می شده، مانند شخصیت عبدالله بن سبأ و فرقه سبئی و امری موهوم و جعلی ساخته سیف بن عمر ذاریوش و یزدگرد سوم، یا مانند یزدگرد اول از سلطنت طرد می گشت.  
(م. ۱۷۰ ه.ق) فردی ضعیف و متهم به زندقه، دانسته شده است (۱۳/ ۷۹). و آنچه شهروزدگی در پرتو نامه در باب فرقه کیانی چنین آورده است: «و هر که حکمت مقدازی برکسپاش و تنگبیس نورالانوار مداومت نماید، او را خوره کیانی بدهند و فر نورانی که این اندیشه ها در زمان علی (ع) نیز مطرح بوده است، البته بجز اعتقاد به وصایت که بیخشد، و بارقی الهی او را کسوت هیسو بهاء پوشاند و رئیس طبعی شوک عالم را، و بطور به غلبه نداد و ظاهر او را در کردن این عقیده در مسحت غلو، تخریب شیعیان به طور و رهاز عالم اعلانصرت رسند و سخن او در عالم علوی مسموع باشد، و خواب و الهام او کلی است رسند» (۷/ ص ۸۱).

۵- زندیق یعنی مرتد (۲/ ج ۳، ص ۷۳۶). نقل شده که عثمان بن عسی کارگزار علی (ع)، به شهروردی در میان شهریارانی که از خورنه کیان برخوردار بودند، از فریدون و ایشان نامه ای نوشته دریا و گرهی از زنادقه مسلمان و زنادقه نصرانی که به اسارت کیخسرو نام می برد که به علت پای فشاری در کردارهای قدسی و حکمت و وزیدن مطهر گرفته بود، برسد. امام در پاسخ احکامی را صادر نمود و در آن حکم به کشتن زنادقه مجسم کیان خورنه در پیش ایرانیان بودند.

مسلمان و آزاد کردن زنادقه نصرا می کند و در پایان می فرماید که آنچه نصرا بر آن بدترایی و ویژه ایرانیان است در سراسر اوستا و شاهنامه از این فر و فر کیانی هستند، پدر از زندقه است (۲۱/ ج ۱۳، ص ۳۲۲؛ ۲۳/ ج ۳، ص ۲۸۰؛ ۲۶/ ج ۳، ص ۲۸۳). سخن رفته است جایگاه آن در یکی فراخکرت است. آفراسیاب تورانی برای رسیدن به ظاهراً استفاده از کلمه زندیق در این خبر با ابهام روبه روست. اگر در اینجا زندقه این فر سه بار خود را به فراخکرت انداخت. اما هر سه بار ناگام بیرون آمد و گوشش او به معنای ارتداد می باشد که چنین بنی هست، به قرینه زنادقه مسلمان، در این صورت چرا برای رسیدن به فر نژاد آریایی به ناگامی انجامید.

زنادقه نصرا نه گفته شده است؟ و آنها به چه چیزی مرتد شده اند که این ارتدادشان بهتر خورنه ایرانی نسل به نسل به زاد مردان و نه سواران ایران رسیده از پیشدادیان به این نصرا است شمرده شده است؟ به طور قطع آنها مسلمان نشده اند، اما نمی توانند به گیتیان، از کیقباده به کیخسرو انتقال یافته، نگاه به زردشت رسیده و سرانجام گیرنده دیگر ادیان الهی نیز مرتد شده باشند و الا علی (ع) این تعبیر را برای آنها به کار نمی برد، نهایی خورنه آخرین پسر زردشت است.

چون به هر حال، ادیان الهی منسوخ نسبت به هر جهانی ندارد و پس از اسلام در یک فردوسی فرقه مخصوص ایرانیان می داند و جز ایرانیان کسی را درخور فر درجه قرار دارند. پس در اینجا زندقه چیست که از نصرانیت بهتر است؟ نمی بیند. «حتی بیگانه گانی که دارای فرقه شاهی بودند و به یاری آن بر زمین ایران علی طبر گفاری در این باره می گوید که زندیق در اینجا عدم اعتقاد به آخرت تاخته اند و گاهی بر تخت کیان ایران نشسته اند، از نظر فردوسی فرقه ای را از راه تخمه و باشد که قول به تثلیث بدتر از آن می باشد (۵۹/ ج ۳، ص ۱۵۲). احتمالاً این مطلب برداشت نژاد شاهان ایران با خود داشته اند. چنان که آفراسیاب را از نژاد فریدون و اسکندر رومی نام برده است، و الا در خبر بدین امر تصریح نشده است. از سوی دیگر، به نظر نمی آید را از تخمه دارای پسر بهمن استندای می داند» (۵/ ص ۲۲۴).

نقی معاد که همراه یا نفی مبدأ است، بهتر از اثبات مبدأ و معاد یا اندکی انحراف باشد. فردوسی از زبان مستم به سپاهیان خافان خطاب می کند که شما را با تاج و فر احتمال دارد که این خبر اصلی داشته ایا نقل به معنا شده است. چه کار است؟ داشته تروی ببند آورید که تاج و نکی از بهر شاه ایران است و برای شما همین زندقه بودن پس نیست دیگر آمده که محمد بن ابی بکر به علی (ع) درباره دو مسلمانی

نوشته که زندیق شده بودند (۲۵/ ج ۱، ص ۱۵۸؛ ۳۰/ ج ۱، ص ۱۸۱؛ ۲۰۱/ ج ۳، ص ۷۳؛ ۳۴۲/ ج ۳، ص ۳۴۲) و فر آورد رستم بر آن سان خروش نو گفتی که دریا برآمد به جوش طریقی می گوید که مسلمان ناپیدن آنها، من باب ما کانا است (۶۹/ ج ۲، ص ۹۳) به چنین گفت کین بیل و این تخت عاج همنان یازه و افسر و خلوق و تاج عبارت دیگر، آنان مرتد از اسلام می باشند. به ایتران سزاوار کیخسرو امنت که او در جهان شهریار نو است

روشن می‌گردد و به غربت و اسارت خود در زندان جسم و ماده پی می‌برد. به این آیین شیخ اشراق با تلفیق مفهوم خورنه مزدایی با مفهوم حضور الهی در وجود پیامبران و کاملان، از سنت اسلامی و آیین مزدایی، معنویت مشترکی می‌سازد.

## منابع

- ۱- بویل، جی.ا. تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی، ترجمه حسن انوشه، ۱/۳، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳.
- ۲- بهار، مهرداد. پژوهشی در اساطیر ایران، آگاه، تهران، ۱۳۷۵.
- ۳- پورنامداریان، تقی. رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴.
- ۴- تفضلی، احمد. تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش دکتر ژاله آموزگار، سخن، تهران، ۱۳۷۶.
- ۵- ثروتیان، بهروز. فر در شاهنامه، دانشگاه آذرآبادگان، تبریز، ۱۳۵۰.
- ۶- دوستخواه، جلیل. اوستا نامه مینوی، آیین زرتشت، مروارید، تهران، ۱۳۶۱.
- ۷- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی. مجموعه آثار شیخ اشراق، تصحیح سیدحسین نصر، ج ۳، الواح عمادی، لوح چهارم، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، ۱۳۷۲.
- ۸- شایگان، داریوش و هانری کرین. آفاق تفکر معنوی در اسلام ایران، ترجمه باقر پرهام، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳.
- ۹- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه، چاپ بروخیم، تهران، ۱۳۴۵.
- ۱۰- کرین، هنری. ارض ملکوت، ترجمه سیدضیاءالدین دهشیری، چاپ دوم، طهوری، تهران، ۱۳۷۴.
- ۱۱- معین، محمد. مزدیسنا و ادب فارسی، ج ۱، چاپ ۳، تهران، ۱۳۵۵.
- ۱۲- نصر، سیدحسین و هانری کرین. «مجموعه آثار شیخ اشراق»، (گنجینه نوشته‌های ایرانی)، شماره ۱۷، تهران، ۱۳۴۸.